

الملك يبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم

حاکمیت با کفر میماند ولی با ظلم نه .

« حضرت علی (رض) »

« وقتی حقیقت آزاد نباشد آزادی واقعی ممکن نخواهد بود »

« ژاکیره ور ، دانشمند فرانسوی »



محمد امین (فروتن)

15-08-09

بر داشت های از آخرین مسافرتم به
افغانستان عزیز !

قسمت اول

از فرد، فرد ملت بزرگوار افغانستان و از تک، تک دوستان و خواننده گان ارجمند این یادداشت می خواهم که این نوشتار ام را از آغاز تا به انجام با تأمل بخوانند، شاید پاسخ بسیاری از پرسش ها و ابهامات را در این یادداشت ببینند و بیابند . چنانچه همه ما حتی خوش باور ترین و خودی ترین عناصر و نیروهای سیاسی جامعه ما نیز نمیتوانند از این واقعیت چشم پوشی کنند که کشور تاریخی و کهن ما افغانستان بیش و پیش از هر زمان دیگری مورد سخت ترین ابتلاات و آزمونها قرار گرفته و انسان مظلوم این جامعه ای مجروح و رنج دیده، اسیر بینظیر ترین فجائع و خونین ترین حوادث گشته است لهذا با توجه به همین اصل من هم نه میخواهم نصیحت اخلاقی کنم و شما را مانند بسیاری از نوشتارهای مؤعظه مانند و یکنواختی به یک « صبر موهوم » فراخوانم، زیرا مسأله انسان و میهن است که در زیر چکمه های خونین استبداد و نظام سرمایه داری معاصر قربانی می شوند و هر روزی که می گذرد بزرگترین ارزشهای انسانی و معنوی جامعه ما به نابودی و نیستی کشانده می شوند، و می بینیم که چگونه حرمت خدا داد انسانی فدای یک لقمه نان شب که آنهم اگر شانس یاری کرد وبه زباله دانی های ثروتمندان و اعیان نشینان شهر که در نیمه های شب تاریک بیرون کشیده میشوند پیش از دیگر

مستمندان سری بزنند ! شده است . ؟ آورده اند که امام فخر رازی وقتی هر روز هنگام درس و بحث از تمامی مذاهب و فرق اسلامی سخن میگفت و از جمله به شیعه و

« اسماعلیه » که میرسید این مذهب و فرقه را مورد انتقاد و نکوهش قرار میداد، روزی یکی از فدایان اسماعلیه که « دست به تیغ » شأن شهرهء تاریخ بود ، امام فخر رازی را در گوشهء خلوت مسجد بر زمین کوفت و خنجرى آبدیده بر گلویش گذاشت و در حالی که گاه خنجر را برای تأکید بیشتر مطلب فشار میداد ؛ گفت : شیخ ترا چه می شود ؟ اگر پس از این کلامی از اسماعلیه بر زبان آری با همین شیوه مرضیه شاهرگ گردنت را قطع خواهیم کرد ! شیخ از آن پس در جلسات درس از همه ادیان و مذاهب و فرق می گفت، به جز فرقه اسماعلیه که هیچ حرفی از آن بر زبان نه می آورد، وقتی شاگردان شیخ از این تغییر ناگهانی با تعجب می پرسیدند، چه شده است که استاد از فرقه اسماعلیه انتقاد نه میکند ؟ فخر رازی در حالی که دستی به محاسن می کشید و آبرو ها را قدری پائین تر می آورد و لحن صدایش را ملتمسانه تغییر می داد و می گفت که: آخر آنها « برهان قاطع!! » دارند . من این برهان قاطع و دلیل محکم شانرا قبلاً ندیده بودم و اخیراً متوجه شدم !! اکنون مدتی است که گویا این شیوه مروج و این « برهان قاطع » و این دلیل محکم در کشور ما نیز رائج شده است . هر روز خبری از حمله این گروهی از دزدان و آدم کشان به آن گروه، از هجوم این جمع به آن قافله ، هر روز حادثه ای، واقعه ای در این گوشه و آن گوشه ای از مملکت، راستی ما را چه شده است و این همه « برهان قاطع » از کجا آمده است ؟ و چرا در این منجلابی از فاجعه، عزیز ترین ارزشهای خدائی انسان هر روز فرو میروند ؟ چرا و چگونه انسان معاصر در یک چرخشی از زندگی روزمره و تکراری که بر جداری از آمیب ها و میکروبهای زندگی انسانی توصل یافته است می افتد . و بر زمین میخورد آری ! چرخشی که در آن انسان دائم میخورد و می خوابد . !! و با احساسات مخصوصی که پیدا میکند نسبت به بسیاری از هموعان اش حسد می ورزد، و این آدم های یک نواخت و مصنوعی برای کسب احتمالی یک رتبه، چند بسوه زمین، یک موتری با شیشه های سیاه و یک ساختمان بلند منزلی، و غیره مظاهری از قدرت کاذب مادی به صورت بینظیری خوار و ذلیل می شوند . جالب آنجاست که همین آدم های مصرفی و مصنوعی درکشاکش چنین زندگی یک نواخت و روزمره برای نگاهداری این دایره معیوب اقتصادی همیشه با قدرت های بیرونی به معامله می پردازند . بدون شک یک چنین موجودی که دارای ارزش های متعالی انسانی است به دنبال « زندگی » روزمره ای

می افتد . واضح است کسی که مزهء لذت « عصیان های آگاهانه » را، مزهء لذت « نفی کردن » را و سرانجام « لذت آگاه بودن » را چشیده باشد به هیچ قیمتی و در برابر هیچ چیزی، عوضش نه میکند، مگر چه شده است که به یک ساده گی تمام این همه دست آورد های تاریخی و انسانی از دست مان میروند ؛ بدون تردید که به قول دانشمندی از کوچکترین « خود آگاهی اجتماعی » محروم هستیم

زیرا « خود آگاهی اجتماعی » چیزی است که مسؤولیت های انسانی و تاریخی یک ملت خفته در تمدن بشری را بصورت دائمی در « آئینه حوادث » انعکاس میدهند ؛ و باز هم چگونه شده است که تا این اندازه نسبت به شخصیت خود ما بی ایمان و کوچک شده ایم و در تصور ما هم نه میگذرد که عرصه انجام کوچکترین کاری را داشته باشیم . واضح است نسل بالنده ای از ملتی که خودش را اینگونه کوچک و تحقیر شده بشمارد با تمامی التهاب و آرزو و عشق و التماس به آغوش « برده گی » پناه می آورد !! و سرانجام در آنسوی دهلیز تاریک و خونین تاریخ یک نسل شعار بدستی که با تمامی تلاش شان عزم و اراده کرده اند تا نظام ظالمانه **برده گی** را با پوشش دروغین و ریأ کارانه ای از قدرت مندان وزورگیران حاکم معاصر، مقدس جلوه دهند . آن وقت است که پستی و ذلت نه تنها برایشان بد نیست بلکه آگاهانه و رضأ کارانه به آن تن میدهند . گفتیم کمبود « خود آگاهی اجتماعی » که « آئینه تمام نمائی » یک ملت بالنده و یک نسل « **عُصیا نگر** » بر سر این گره خاکی نامیده می شود سبب شده است تا این ملت غیور و این نسل « پرخاشگر معاصر » ندانند که چقدر ارزش دارند و به چه میزان و مقداری بدست دلالان حاکم که « **توجیه کننده گان نظام مافیا ئی کنونی** » اند تحقیر شده است ؟ سوال اینجا ست که چگونه این نسل معاصر و بالنده را و این ملت مُفتخر بر گذشته ء تاریخی و مدنی را اینچنین به اسارت درآورده اند ؟

مانند آفتاب روشن است که نخست « هویت تاریخی » و « دینی » ما را که کمر بند آهنین انسجام، و همبستگی ملی ما تلقی می گردید چنان تحقیر کردند که اصلاً ما را انسان های دست دوم شمردند و در عوض خود شانرا چنان « بر ترو بالاتر و عزیز تر » نشان دادند که بسیاری از نامدار ترین چهره های ما را وادار ساختند تا بصورت « کاذبانه و دروغین » آدای حرکات آنها را در بیا وریم و شبیه به آنها حرکت کنیم ، حرف بزنیم، راه برویم، لباس بپوشیم و خلاصه اینکه با از دست دادن هویت تاریخی و ملی خود افتخار کنیم و با اجرای این گونه حرکت بی شعورانه ای از خود بپا لیم . !!! شگفت انگیز است ! نه اینکه با فراگرفتن « زبان انگلیسی » افتخار میکنیم ، بلکه با فراموش ساختن زبان اصلی خود که چیزی از آن نه میدانیم و یاد مان رفته نیز مباهات می نمایم . ! اما داستان این گونه تحقیر اجتماعی و فرهنگی تا همین حدود خاتمه پیدا نه می کند بلکه ریشه های آن تا بیشه های ساخت و ساز تاریخی و فرهنگی ملت ما سر کشیده اند، چنانچه می بینیم استعمار و مستعمره ساختن ملت ها در گذشته فقط نبوغ استعمار گران بود و امروز « علم » به کمکش آمده و همه وسائل ارتباط جمعی، رادیو تلویزیون و مطبوعات، احزاب و سازمان های مدنی و سیاسی و غیره نهاد های اجتماعی و مدنی را در خدمت خود قرار داده و همراه با روانشناسی علمی، جامعه شناسی فنی و تخصصی ، روانشناسی سیاسی و تربیتی ملت های جهان سوم و شرقی را غارت می کنند . !! جامعه شناسان معاصر دنیا این روند ظالمانه را « استعمار فکری » می نامند و بر این باور اند که استعمار یعنی همانا « انحراف

آگاهانه ذهن آدمی « از » خود آگاهی انسانی « و « خود آگاهی ملی و اجتماعی » است که نسل پرخاشگر معاصر را از این دو خود آگاهی به دور می سازند . بدون شک که همین « خود آگاهی اجتماعی » ملاک حرکت ملی قوم مفتخر بر گذشته و ما بشمار می آید ؛ لهذا هر قدرت و تمدن و فرهنگی، که در مسیر چنین « خود آگاهی انسانی » و در راه اینگونه « خود آگاهی اجتماعی » مورد استفاده قرار نگیرند، اغفال اندیشه ها از انسان بودن و از استقلال واقعی ملت ها و استحمار محسوب می شوند . وقتی همه ما شاهد بوده باشیم که ملت بزرگ افغان امید به آینده خود را از دست می دهد. آرمانی در پیش روی او نیست. دم غنیمتی و بار خود را به هر قیمتی بستن سکه رایج روزگار گشته است . آنچه نامش اعتبار و ارزش است فرو می ریزد طبیعی است مردم نسبت به هر پدیده و نو و تازه حساسیت پیدا میکنند . و سر نوشت تاریخی و اجتماعی خود را نیز با یک « پُف » به هوا پرت می کنند ، در بحبوحه ای چنین سرنوشت مجروح تاریخی ملت ها است که آن « **خود آگاهی اجتماعی** » که آگاهی پیا مبرانه و روشنفکران نا میده میشود از بین میرود و دیگر مهم نیست که به قولی « نصف جمیعت ما سید جمال الدین افغانی باشند و نصف دیگری از ما هم احمد شاه درانی !! » در هر صورت در خدمت استعمار و استبداد قرار می گیریم . شگفت انگیز است همین کُتله های بزرگی از توده های مردم که نسبت به بسیاری حوادث و مسائل مبرم تاریخی و ملی حساسیت های شانرا از دست داده اند، مشغول جنگ ها و نبردهای تباه کننده قومی، نژادی و زبانی اند که هیچگونه حد و حدودی را رعایت نه میکنند . و در گرما گرم این گونه « نبردهای مصنوعی و بیهوده » سروده های ای از « **اکثریت و اقلیت !!** » را سر می دهند . !! تو گوئی که به چه کشف بزرگی دست یافته اند و مردم بیچاره و سلحشور ما که تاهنوز هم در فقدان چنین تیوری های « **عتیقه و زنگ زده !!** » و تیزس های شهکار گونه ای زندگی می کردند !! از چه نعمت بزرگی در حیات اجتماعی و سیاسی شان محروم بودند ؟!! نباید مغالطه شود، من اکیداً بر این باورم که ناسیونالیزم تنها به مثابه تعرفه های از هویت و شناخت حقیقی اقوام و قبا ئل در جوامع بشری به شمار می آیند و دارای هیچگونه بار و ارزش حقوقی نیست و نه باید تلقی شود . و به مصداق و حقانیت این آیه گهر بار قرآن پاک که « **یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکرو انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا، ان اکرمکم عند الله اتقنکم** » سوره حجرات آیه ۱۳ شما را از یک مرد وزن بوجود آورد م سپس شما را به شعبات و قبا ئل تقسیم گردانیدم تا با هم بشناسید . معزز ترین شما نزد پروردگار متقی ترین تان است . » سخت خود را پایبند می دانم، دیدم و احساس کردم که چگونه این گونه غرائز نفرت انگیز جاهلی و قبیلوی در برخی از لایه های جامعه و مردم ما بصورت مصنوعی جا بجا می گردند ؟ باید صمیمانه اعتراف کرد که ملموس ترین آثار و رسوباتی از اینگونه « گذشته پرستی ها و غرورهای خاص جاهلی » درقشرهای بالا و بالخصوص طیف های وسیعی از « **روشنفکری !** » جامعه افغانی به مشاهده میرسند، که این خود اگر از یک سو

بر اوج فاجعه و کنونی در کشور دلالت میکند، از جانب دیگر با یک خوش باوری کامل میتوان گفت که تا هنوز هم همین جریان توفنده ای از این موج نتوانسته است، از جدارهای ضخیم باورها و اعتقادات مردم مسلمان افغانستان عبور کند؛ زیرا مردم مظلوم و رنج کشیده و افغانستان در اوج فاجعه و بحران با باورها و اعتقادات سخت عشق میورزند!!

امروز با روشنی می بینیم که برخلاف دوران قرن نوزدهم و بیستم که نظام سرمایه داری با اشغال و مستعمره مستقیم کشورها منابع و ذخائر آنها را به غارت میبرد، در زیر چتر بوقلمون و رنگین «دموکراسی و حقوق بشر!!» یویژه «اقتصاد بازار آزاد» که هر جا و از سوی هر کس با قرائت های خاصی و به اقتضای منافع آنها تعبیر و تعریف میشوند، تمامی ارزشهای معنوی ملت های متمدن جهان سوم و اسلامی، منجمله کشور سلحشوران افغانستان را بصورت «دموکراتیک!!» و زیر نام «اقتصاد بازار آزاد» میبلعند، البته توضیح این مطلب ضروری است که امروز نظام مافیائی معاصر علی الرغم رشد آگاهی و تعمیق معرفت انسان به پیچیده گی های نظام سرمایه داری حاکم کنونی، اسلوب «اغفال!!» توده های از مردم را بکار میگیرند، ملت های آزاد و شخصیت های استقلال طلب را مبتلا به یک جنگ دروغین می سازند و جبهات فرعی بی شماری را در کنار جبهات اصلی درست می کنند، تا مدتی ذهن ها مشغول شوند و دست ها آلوده!!.

البته با توجه به اینکه نبض و روح و روان یک ملت درمانده و خسته از کوله باری از سه دهه جنگ و خونریزی را چگونه باید در آزمانشگاه های مجهز فلتر کنند؟!، از نسخه و مجرب و آزموده شده ای «نفاق قومی، لسانی و نژادی» استفاده می کنند و برای همین ما مول «جنگ های زبانی و قبیله ای!!» را بصورت کاذبانه و «زرگری!!» به راه می اندازند. جنگ برسر اینکه واژه «دانشگاه» درست است یا «پوهنتون»؟ سرود ملی ما باید چگونه و به کدام زبان باشد؟ این ها همه دعوی ها و جنگ های است دروغین و فرعی!! برای اینکه مسأله اصلی یعنی اجرای اصلاحات ساختاری در نظام سیاسی کشور مطرح نشود اینگونه دعوی ها را بصورت کاذب راه اندازی می کنند!! البته نباید فراموش کرد که در طی شش سال و چند ماه گذشته هرگاهی که توده های تهی دستی از مردم افغانستان بویژه روشنفکران اصیل این مرزوبوم مسأله اجرای اصلاحات بنیادی در نظام کنونی حاکم بر افغانستان را به مثابه مهمترین اجندای کاری خویش روی دست گرفته اند، ناگهان صدای غرش یک جنگ «فرسایشی و زرگری» از زمین و آسمان میهن ما بلند شده است تا مبادا توده های تهی دستی این مرز و بوم مسأله انجام اصلاحات ساختاری و تغییر استراتژی عمومی در جامعه و نظام سیاسی در افغانستان را رویدست بگیرند!! شگفت انگیز است که اخیراً توجیهات مبسوطی در «تابو ساختن» جریان اصلاحات آغازیده شده است، نویسندگان از یاد آوری و تکرار و تطویل کلام خود داری میکنم تنها بحث را در حد ضرورت و زمینه سازی ها محدود می کنم. با صداقت و صمیمیت باید بگویم و نتیجه

بگیریم که همین حالا و در اوج دعوی های « زرگری » و کشمکش های ذات البینی جاری اگر هر یکی از طرفین دعوی به پیروزی برسند، نتیجه اش برای مردم سلحشور افغانستان هیچ و بیهوده خواهد بود . بدون هرگونه تردید این چنین قضاوت نسبت به مخالفت ها و کشمکش های موجود از ماهیت شعار های بدست می آید که هر دو جناح تحقق آنرا از آرزوهای قلبی خویش می پندارند ؛ زیرا تمامی شعار ها، ایده آل ها و آرزوهای که یک صف علیه صف دیگری مطرح می کنند . پوچ بی معنی و دروغینی اند که نسل معاصرو حاضر در تاریخ را در به انجام رساندن رسالت ملی و انسانی شان دُچار تزلزل میکنند ؛ و در نتیجه نسل کنونی ما ما هیتاً تلف شده، شکست خورده و با از دست دادن بهترین و بزرگترین فرصت ها که در مسیر راه پیشرفت اجتماعی و اقتصادی برای شان میسر گردیده بود همچون قافله ای که پس از بسیاری رنج ها و راه زدن ها در اوجی از پیروزی به غارت رفته باشد، می پندارند . و قتی نسل های دیگری می آیند و تنها قواعد یک جنگ زرگری و بیهوده را به میراث ببرند بدون شک که مجریان و عاملان همین سرمایه داری ما فیائی حاکم بر سرنوشت ملت مان به آرمان ها و اهداف اصلی خویش نا ئل می آیند . و آن گاه یک فاجعه خونینی که در سراسر تاریخ جامعه ما ریشه دوانیده باشد، بجا می ماند . اما علی الرغم این همه ماجرا ها بزرگترین و اصلی ترین حرفی که برویت نشست های کوتاهی که با برخی از « نخبه گان و روشنفکران » جامعه داشتم می خواهم بگوئیم این است که اکثریتی از فعالان سیاسی بویژه در نسلی که خود را به غلط و یا راستی « روشنفکر » می خوانند و می نامند خود را از لحاظ علمی و سیاسی « اشباع یافته » تصور میکنند و دُچار احساس یک نوع سیری کاذبی شده اند که رسوبات و عوارض طبیعی این حالت بوجود آمدن نوعی از استبداد سیاسی و تاریخی میباشد که ظهور این نوع استبداد تنها در بستر یک فرهنگی که بدستان « تحصیل کرده ها ی » مصنوعی ایجاد میشود ممکن است .